



عباسعلی قناد قرصی که ۴۰ سال گلاب پاش حرم بود، دو ماه پیش از میان ما رفت

زندگی معطر «حاجی گلابی»

۱۰



دیدار آشنا

این مسجد برای فرامرز سراسر خاطره با پدرش است. می‌گوید: یادش به خیر؛ در کودکی گلاب‌کش حاج آقا در هیئت بودم. یک بیست لیتری گلاب روی دوشم می‌انداختم و بین صفوف زنجیرنی با پدر راه می‌افتادم. از اول تا آخر صف، کلی زنجیر به سر و صورت من و حاج آقا می‌خورد. هر سری هم پدر می‌گفت «هیس! صدایش را در نیار. همین هم ثواب دارد.»

● خیراتی برای پدر و مادرش

فرامرز از صندوق قرض الحسنه حاج عباسعلی در سال‌های پایانی عمرش می‌گوید که به واسطه آن به اهالی آبرومند کمک می‌کرد و در قبالتش یک سفته می‌گرفت. این آخری‌ها یک بار حالش خراب شده و او را به بیمارستان برده بودند. وقتی از بیمارستان مرخص شد، حاج عباسعلی به پسرش گفته بود «هرکسی پول قرض الحسنه از ما گرفته را صدا کن و سفته آن‌ها را پس بده. همه پول‌ها خیراتی باشد برای پدر و مادرم.» یک وصیت حاج عباسعلی اما هنوز بر زمین مانده است، اینکه گلاب پاشش را به موزه حرم بدهند. فرامرز می‌گوید: با خواهرانم صحبت کردم؛ همین روزها می‌روم و آخرین آرزوی پدر را هم برآورده می‌کنم.



برای مطالعه
گفت و گوی
شهرآرامحله با
عباسعلی قناد قرصی این
کد را اسکن کنید.

● خیرخواهی حاج آقا برای «صفا و مروه»

آقا فرامرز می‌گوید خیلی از گلاب‌گیرهای محلی اسم و رسم دار عنبران مثل «بی‌بی اشرف» و «حاج احمد اسماعیل زاده» کارشان را از حاج آقا یاد گرفتند. در این چند سال آخر، کار حاج عباسعلی دو چیز بود، هفته‌ای پنج روز به زیارت امام رضا^(ع) رفتن و یاد دادن فوت و فن گلاب‌گیری به هرکسی که عشق این کار را داشته است.

آقا فرامرز در ادامه به دست خیر و نیکوکاری حاج آقا اشاره می‌کند و می‌گوید: پدر نبش عبران یک، مسجدی ساخت به نام «صفا و مروه». در ساختش هم از کسی کمک نگرفت، حتی یک ریال. فقط روز افتتاح مسجد، وقتی حاج آقا مرعشی آمد تا اولین نماز جماعت را بخواند، ۲ میلیون تومان برای تجهیز مسجد کمک کرد که پدر تاریخ را برایش را برای امور مسجد هزینه کرد.



رضاریاخی اخیلی از اهالی محله رازی و قاسم آباد عباسعلی قناد قرصی رامی‌شناسند. مردی که ۴۵ سال از عمر نودساله‌اش را به گلاب‌پاشی در حرم امام رضا^(ع) گذراند و برای همین هم بین خادمان و زائران به «حاجی گلابی» معروف بود.

حاجی گلابی نخستین گلاب پاش حرم بود که گلابش را با دستان خودش می‌گرفت، آن هم از گلستانی در عنبران که نامش را «گلزار رضا» گذاشته بود. او از نه سالگی تصمیم گرفت که گل‌های سرخ مزرعه‌شان را بریزد توی دیگ و گلابش را بگیرد و در شانزده سالگی به یک گلاب‌گیر درجه یک تبدیل شد. شهرآرامحله در تاریخ ۳۰ دی ۹۴ با او مفصل گفت و گو کرد. حاجی گلابی محله رازی، شب عید سال گذشته به رحمت خدا رفت با یک وصیت قلبی. آن هم اینکه گلاب پاشش را بدهند به آستان قدس و بسپارند به دست امام رضا^(ع).

● رفتن همسرش زمین‌گیرش کرد

حاج عباسعلی عاشق همسرش بود؛ یک‌خار به دست سیده مهین شجاعی عنبران می‌رفت، او تب می‌کرد. فرامرز، تک پسر حاج عباسعلی معتقد است فوت مادر بود که پدرش را از پا انداخت. او می‌گوید: بعد از فوت مادر، حاج عباسعلی دیگر آن آدم سرحال سابق نشد؛ مشکل قلبی پیدا کرد، راه رفتنش سخت شد و روزهای آخر مدام گرفتار تخت بیمارستان بود. آخر سر هم ۵ روز بعد از فوت مادر از دنیا رفت. این دو واقعا عاشق هم بودند. هم من و هم خواهرهایم می‌دانستیم که پدر بعد از مادر خیلی دوام نمی‌آورد.

امیرمحمد که به اردوی تیم ملی دعوت شده، در ورزش و رفتار نمونه است

قهرمان اخلاق

۹

مربی و مقام آور باشند. می‌خواهم همین جاباشم و رایگان به آن‌ها آموزش دهم تا به جایی برسند. امیرمحمد اکنون به عنوان کمک مربی در حال تمرین و آموزش دادن هاپکیدو به شاگردان و هم‌محله‌ای‌هایش است. او در عین حال، اشکالات درسی بچه‌ها را برطرف می‌کند و مشاور درسی و خانوادگی‌شان است.

جوان موفق منطقه مادوسال پیش مادرش را از دست داده و بسیار خواستش هست که بچه‌ها احترام پدر و مادرشان را نگه دارند. او می‌گوید: اگر بچه‌ها حین تمرین باشند و متوجه شوم کسی مادرش تماس گرفته است و با او کار دارد، می‌گویم اول جواب مادرت را بده بعد برای ادامه تمرین بیا. مواردی هم داشته‌ایم که بچه‌ها ارتباط خوبی با مادرانشان نداشته‌اند و از آن‌ها خجالت می‌کشیدند اما این قدر با آن‌ها صحبت کردم که اکنون ارتباطشان خوب است.

● ته تغاری‌ها لوس نیستند

او در بسیج و مسجد محل هم از افراد فعال و تأثیرگذار است. به گفته خودش مسئول عملیات‌های گشتی بسیج محل است. در کارهای بئایی و گچ‌کاری مسجد مشارکت داشته. داربست و پرچم می‌زند. چای می‌ریزد. آشپزی می‌کند. برنامه اردو می‌گذارد. مداحی می‌کند. خلاصه اینکه هر کار از دستش بر بیاید، انجام می‌دهد.

امیرمحمد دیپلم رشته تأسیسات از فنی و حرفه‌ای دارد اما از هشت سالگی کنار پدرش در کارهای ساختمانی از جمله نقاشی و بئایی کار می‌کرده است.

او که فرزند نهم و تنها پسر خانواده است، می‌گوید: نمی‌دانم چرا می‌گویند ته تغاری‌ها لوس هستند. من از سیزده سالگی دارم به طور مستقل کار می‌کنم و خدا را شکر اکنون نان آور خانواده هستم.

همه رفیق شوم. طوری بود که رقیبان می‌آمدند دنبال ما که باهم بیرون برویم. حتی هنوز با آن‌ها در ارتباط هستیم.

● کجا بهتر از ایران؟

او در این مسابقات مقام اول را به دست آورده و به اردوی تیم ملی دعوت شده است. به گفته خودش خیلی‌ها می‌گفتند وارد تیم ملی بشو و بعد از ایران برو. اما او در پاسخ به این افراد می‌گوید: کجا بهتر از ایران! وقتی می‌توانم اینجا آبروی محله، شهر و کشورم باشم، چرا باید بروم؟

او ادامه می‌دهد: محله شقایق یک، بچه‌های با استعدادی دارد که خیلی‌هاشان می‌توانند یک



فهمیده شهری «آچار فرانسه، فعال، مهربان، رفیق روزهای سخت»: این‌ها توصیفاتی است که دوستان امیرمحمد صادقی درباره او عنوان می‌کنند. وقتی در مسجد امیرالمؤمنین^(ع) محله شقایق یک حضور داشتیم، نوجوانان آنجا دورمان جمع شده بودند و بدون استثناء از خوبی‌های امیر می‌گفتند: «هرکس مشکلی داشته باشد، یک راست می‌رود سراغ امیر و با او درد دل می‌کند. نه تنها هم‌سن و سال‌هایش بلکه خانواده‌ها هم قبولش دارند.»

امیر رزمی کار است و به اردوی تیم ملی دعوت شده. او در عین حال که به عنوان کمک مربی، هاپکیدو را به نوجوانان محل آموزش می‌دهد. تأثیرات اخلاقی و درسی خوبی رویشان گذاشته است. او از کودکی کمک خرج خانواده‌اش بوده و اکنون در حالی که نوزده سال بیشتر ندارد، به دلیل از کار افتادگی پدر، نان آور خانواده‌اش است.

● دوست شدن با رقب

امیرمحمد جزو آن نوجوانانی است که وجوه اخلاقی و اجتماعی‌اش آن قدر پررنگ است که همه او را بیشتر از مقام‌هایش، با جایگاه اجتماعی‌اش می‌شناسند. این موضوع باعث شده است که حتی در دل رقبای حریف‌هایش هم جای داشته باشد. خودش تعریف می‌کند: اسفند ماه که مسابقات قهرمانی کشوری هاپکیدو بود، برایم فرقی نمی‌کرد چه کسی نیاز به کمک دارد. حتی اگر حریفی رامی‌دیدم که باخته و ناراحت است، می‌رفتم دل‌داری‌اش می‌دادم. این باعث شده بود که با